

چگونه می توان نظریه ولایت فقیه را برای افراد

اگر ولی فقیه معصوم نیست، اطاعت بی چون و چرا از وی چه توجیهی دارد؟

روشن است در میان معتقدان به ولایت فقیه هیچ کس معتقد به عصمت ولی فقیه نبوده و حتی چنین ادعایی نکرده است، زیرا ما معتقدیم فقط پیامبران، حضرت زهرا و امامان صلوات الله عليهم اجمعین معصومند.

اکنون سؤال این است: با توجه به عدم عصمت ولی فقیه و احتمال خطا و اشتباه در او، آیا این احتمال مانع اطاعت از وی می گردد؟

به نظر می آید چنین ملازمه ای وجود ندارد یعنی چنان نیست که اگر کسی معصوم نبود، اطاعت او لازم نباشد. اگر به سیره عملی شیعیان توجه کنیم، می یابیم آن ها بی چون و چرا از مراجع، تقلید می کرده اند و به فتوای آنان عمل می نموده اند، در حالی که هیچ کس معتقد به عصمت مراجع نبوده، بلکه با تغییر فتوای مرجع می فهمیدند نه تنها او عصمت ندارد که قطعاً اشتباه هم کرده است، زیرا با فتوای پیشین او خطا بوده و با فتوای جدیدش. همچنین از اختلاف فتاوای مراجع معلوم می شود بعضی از آنان دچار خطای در فتوا شده اند، ولی با این حال هیچ کس اندک تردیدی در وجوب تقلید از مراجع ندارد.

حال به سؤال موردنظر خود بپردازیم. آیا احتمال خطا در ولی فقیه، موجب عدم اطاعت از او می شود؟

ضرورت اطاعت از حاکم یکی از دو رکن حکومت

شکی نیست که هر جامعه ای نیازمند حکومت است و قوام حکومت به دو امر است. یکی حق حاکمیت، یعنی کسانی حق داشته باشند دستور بدهند و فرمان صادر کنند؛ و دیگری ضرورت اطاعت و فرمانبرداری. اگر یکی از این دو تحقق نیابد، حکومتی به وجود نمی آید. حال اگر احتمال خطا، مجوز سرپیچی از دستور حاکم باشد، چون این احتمال هیچگاه منتفی نیست، اطاعت از حاکم هیچگاه تحقق نخواهد یافت و یک رکن حکومت محقق نخواهد شد، پس حکومت از بین خواهد رفت.

اگر به روش خردمندان در زندگی توجه کنیم، می یابیم آنان در مواردی اطاعت را ضروری می دانند، گرچه دستوردهنده را معصوم نمی دانند. فرض کنید فرماندهی در جنگ به سربازان خود دستوری بدهد: اگر سربازان بخواهند به استناد این که احتمال دارد فرمانده خطا کند، از دستورش سرپیچی نمایند، آیا کار جنگ سامان خواهد گرفت؟ آیا اقدام و حرکتی صورت می گیرد؟ آیا شکست این گروه حتمی نیست؟ پس تبعیت نکردن چنان زبانی دارد که با ضرر ناشی از پیروی از دستور اشتباه قابل مقایسه نیست. به عبارت دیگر اطاعت از فرمانده چنان منافی دارد که با ضرر اندک ناشی از پیروی یک مورد دستور اشتباه قابل مقایسه نیست. همچنین زمانی که به پزشک متخصص مراجعه می کنید، آیا احتمال خطا در تشخیص او می دهید؟ با وجود چنین احتمالی از مراجعه به پزشک چشم نمی پوشید.

اطاعت نکردن از حاکم موجب هرج و مرج و اختلال نظام جامعه می گردد. ضرر ناشی از این هرج و مرج بسیار بیش تر از ضرری است که گاه در اثر اطاعت از یک دستور اشتباه به جامعه وارد می شود.

در تمام موارد مذکور روش خردمندان اعتنا نکردن به احتمالات ضعیف به هنگام عمل است. حال اگر به خصوصیات ولی فقیه توجه کنیم و در نظر داشته باشیم که حاکم اسلامی همیشه در هر کاری با صاحب نظران و متخصصان مشورت می کند و بعد تصمیم می گیرد و مردم هم وظیفه دارند از خیرخواهی و مصلحت اندیشی برای حاکم شرعی مضایقه نکنند، احتمال خطا تا حد بسیاری کاهش می یابد و دیگر معقول نیست از دستورهای او سرپیچی کنیم.

انگیزه طرح مسأله معصوم نبودن ولی فقیه

در پایان باید گفت اشکال عدم عصمت درباره هر حاکم و رئیس در هر حکومتی وارد است، ولی اگر این اشکال در مورد نظام ولایت فقیه مطرح می گردد و در مورد نظام های دیگر این اشکال مطرح نمی شود، ما را به این برداشت رهنمون می شود که غرض مطرح کنندگان از طرح این گونه اشکالات شکستن قداست رهبری نظام اسلامی است، زیرا قداست رهبر در

استاد علامه محمدتقی مصباح یزدی

برگرفته از کتاب پرسش ها و پاسخ ها

همان گونه که از سؤال روشن است تبیین ولایت فقیه برای مسلمانی که عقاید و ارزش های اسلامی را پذیرفته، کار آسانی است، ولی اگر خواستیم این نظریه را برای غیرمسلمانان توجه کنیم، این کار با کار قبلی متفاوت خواهد بود.

پس از پیروزی انقلاب، مسائل انقلاب اسلامی در سطح گسترده ای در رسانه های مختلف جهانی مورد توجه قرار گرفت. یکی از مسایل اختصاصی نظام اسلامی، مسأله ولایت فقیه است. دشمنان چون به اهمیت مسأله پی برده بودند تلاش گسترده ای را برای مشوش کردن اذهان نسبت به این مسأله آغاز کردند. هرکس اندک توجهی به نوشته ها و گفته های آنان در این زمینه بکند؛ انواع اتهامات و بدگویی ها را در آن ها خواهد دید.

با توجه به تلاش دشمنان در جهت تخریب این امر مهم از یک سو و با عنایت به درخواست جدی حقیقت جویان در کشورهای غیراسلامی نسبت به کشف و فهم این امر از سوی دیگر باید مبلغان مسلمان توجیه مقبولی از نظریه ولایت فقیه ارائه کنند، تا جلوی تبلیغات مسموم دشمنان گرفته شود و عطش جویندگان حقیقت نیز سیراب گردد. در این جا قصد ما این است که توجیهی ساده از این نظریه ارائه کنیم.

لازمه مسلمان بودن

می توان به هر انسان - خواه مسلمان یا غیرمسلمان - گفت: ما مردمی هستیم که دین خاصی را پذیرا شده ایم. این دین مجموعه ای از عقاید و ارزش ها را به ما ارائه می دهد. اعتقاد ما این است که اسلام فقط بیان کننده یک سری عبادات نیست، بلکه دین جامعی است که درباره قضاوت بین مردم، چگونگی برخورد با مجرمان و تبه کاران، انجام معاملات، چگونگی برخورد با غیرمسلمان ها، آداب تعلیم و تعلم احکام و قوانینی دارد. بنابراین، ضرورت دارد که در تمام زمینه ها از قوانین دینی پیروی کنیم. قانونی معتبر و لازم الاجراست که بی واسطه یا با واسطه به منابع دینی برسد. مثلاً اگر مسلمانی بخواهد غذای جدیدی را در برنامه غذایی اش بگنجانند، ابتدا لازم است جنبه حلال و حرام بودن آن را مورد بررسی قرار دهد. مسلمان حقیقی کسی است که در هر کاری توجه به برنامه و قانون شرع داشته باشد و به هر اندازه ای این توجه کم باشد، از دایره اسلام واقعی به دور است.

شرایط ولی فقیه

۱. از آن رو که رئیس حکومت کسی است که باید قوانین آن حکومت را بهتر از دیگران حفظ کند و بر اجرای کامل آن ها نظارت داشته باشد، لازم است که او آشنایی کامل به قوانین داشته باشد. در نظام اسلامی که اکثریت مردم پیرو قوانین اسلامند، باید کسی که در رأس نظام است فقیه جامع الشرایط باشد یعنی آگاهی او از منابع قانون اسلامی به حدی باشد که خودش بتواند قوانین و مقررات را «اجتهاد» کند نه این که فقط آگاه از قوانین اسلامی باشد. زیرا غیر مجتهد هم ممکن است آگاه از قوانین باشد ولی چون این آگاهی اش از راه تقلید حاصل شده است، نمی تواند حاکم شرعی باشد.

۲. از سوی دیگر باید حاکم و رهبر اسلامی از فتوای لازم برخوردار باشد تا شهروندان نسبت به کارها و تصمیم هایش مطمئن باشند و بدانند به هیچ وجه خیانتی صورت نخواهد گرفت.

۳. حاکم اسلامی باید از مدیریت بالایی برخوردار باشد - البته این شرط برای هر حاکمی چه اسلامی و چه غیر اسلامی ضروری است - تا بتواند جامعه را در راه رسیدن به اهداف مقدس و عالیله اش رهنمون سازد.

به نظر می آید در صورت پذیرش مقدمات مزبور، نظریه ولایت فقیه نظریه ای مقبول و آسان است. لکن کسانی بدون تبیین این مقدمات وارد بحث «ولایت فقیه» می شوند. در می شود.



غیر مسلمان توجیه کرد؟

راحل (ره) حصر آبادان شکسته شد، به علت این بود که به ذهن هیچ یک از رزمندگان خطور نکرده بود که مخالفت با امر ایشان جایز است یا نه. چون در اثر این قداست و لزوم اطاعت، دشمنان به ناکامی رسیده‌اند، این اشکالات طرح می‌شود. پس توجه داشته باشیم همه اشکالات برای دریافت جواب حق مطرح نمی‌گردد، بلکه انگیزه این اشکال تراشی امور دیگری است.

آیا در نظام اسلامی فقیه وکیل مردم است؟ اگر جواب مثبت است چرا حکومت اسلامی را به ولایت فقیه تعبیر می‌کنند نه وکالت فقیه؟

«وکیل» به کسی گفته می‌شود که کاری به او واگذار می‌شود تا از طرف واگذار کننده انجام دهد. مثلاً کسی که مسئولیت انجام کاری به او سپرده شده است، اگر در اثر گرفتاری یا اشتغال نتواند وظیفه‌اش را انجام دهد و دیگری را برای انجام آن کار به جای خود قرار دهد، او را وکیل کرده است. همچنین کسی که از حق معینی برخوردار است، مثلاً حق امضا یا حق برداشت از حساب بانکی یا حق مالکیت دارد، می‌تواند دیگری را وکیل خود گرداند تا آن را استیفا نماید.

تعریف «وکالت» و تبیین «وکالت فقیه»

وکالت عقدی جایز و قابل فسخ است؛ یعنی موکل هر زمان که اراده کند می‌تواند وکیل را از وکالت عزل نماید. پس وکالت در جایی فرض می‌شود که اولاً شخصی اصالتاً حق انجام کاری را داشته باشد تا به وسیله عقد وکالت آن را به وکیلش واگذار کند و طبعاً اختیارات وکیل در همان محدوده اختیارات خود موکل خواهد بود نه بیش از آن. ثانیاً موکل هر وقت بخواهد می‌تواند وکیلش را عزل نماید.

کسانی که نظریه «وکالت فقیه» را مطرح نموده‌اند، وکالت را به معنای حقوقی گرفته‌اند و مقصودشان این است که مردم دارای حقوق اجتماعی ویژه‌ای هستند و با تعیین رهبر، این حقوق را به او واگذار می‌نمایند. این نظریه که اخیراً توسط برخی به عنوان نظریه فقهی مطرح شده است، در تاریخ فقه شیعه پیشینه‌ای ندارد و اثری از آن در کتب معتبر فقهی دیده نمی‌شود. از نظر حقوقی وکیل، کارگزار موکل و جانشین او محسوب می‌شود و اراده‌اش همسو با اراده موکل است. وکیل باید خواست موکل را تأمین کند و در محدوده اختیاراتی که از طرف موکل به او واگذار می‌شود، مجاز به تصرف است.

منطبق نبودن «وکالت فقیه» با نظام سیاسی در اسلام

آنچه در نظام سیاسی اسلام مورد نظر است با این نظریه منطبق نیست. بعضی از اختیاراتی که حاکم در حکومت اسلامی دارد، حتی در حوزه حقوق مردم نیست. مثلاً حاکم حق دارد به عنوان حد، قصاص و یا تعزیر، مطابق با ضوابط معین شرعی کسی را بکشد یا عضوی از اعضای بدن او را قطع کند. این حق که در شرع اسلام برای حاکم معین شده، برای احاد انسان‌ها قرار داده نشده است؛ یعنی هیچ کسی حق ندارد خودکشی کند یا دست و پای خود را قطع کند و چون هیچ انسانی چنین حقی نسبت به خود ندارد، نمی‌تواند آن را به دیگری واگذار کند و او را در این حق وکیل نماید.

از این رو می‌فهمیم حکومت حقی است که خداوند به حاکم داده است نه این که مردم به او داده باشند. اصولاً مالکیت حقیقی جهان و ولایت بر موجودات، مختص به خداست و تنها اوست که می‌تواند این حق را به دیگری واگذار نماید. ولایت و حکومت حاکم اسلامی به اذن خداست و اوست که برای اجرای احکام خود به کسی اذن می‌دهد تا در مال و جان دیگران تصرف نماید.

بدین ترتیب اختیارات حاکم به خواست مردم - که در این نظریه موکلان فقیه فرض شده‌اند - محدود نمی‌شود.

از سوی دیگر، حاکم شرعی باید دقیقاً طبق احکام الهی عمل کند و حق سرپیچی از قانون شرعی را ندارد و نباید به خاطر خواست مردم دست از شریعت بردارد. بنابراین، محدوده عمل حاکم را قانون شرعی معین می‌کند نه خواست مردم. در حالی که اگر حاکم، وکیل مردم فرض شود پیروی از خواست مردم برای او لازم است و اختیارات او محدود به خواست موکلان می‌شود و نیز مردم می‌توانند هر وقت بخواهند فقیه را عزل نمایند حال آن که عزل و نصب حاکم شرعی به دست خداست.

حرف‌ها و آه‌ها

ابوالفضل علیدوست ابرقویی

آخرین لحظه‌ها

کم کم خودش هم یقین می‌کرد که روزهای آخر عمرش فرا رسیده و دیر یا زود بایستی تاج و تخت سلطنت را به دیگری بسپارد. همان طور که خود آن را از دیگری ربوده بود. محمود سبکتکین در دو سه روز مانده به آخر عمر، دستور داد تمام خزانه اموالش را بیرون بیاورند و بر سکویی مقابلش قرار دهند و نیز دستور داد اسبان و شتران و فیلان اصطبل شاهی را داخل میدانی که قصر شاهنشاهی‌اش مشرف بر آن بود، نگه دارند و غلامان زرین کمر هم در خدمت او دست به سینه بایستند.

سلطان محمود بود و اشک حسرت از گذشت ایام و افسوس بر عمر هدر رفته و هزار حیف بر سلطنتی که باید آن را بالاجبار و دودستی تقدیم دیگران کند.

نه از خزانه اموال کاری برمی آید و نه از اسبان چایک و شتران و فیلان قوی هیکل، و نه از غلامانی که از «وی به یک اشاره از آن‌ها به سر دویدن» و حالا از این همه دل بردگی‌ها حسرتی مانده آمیخته به ترس از راهی بی‌پایان!

نوشته‌اند با این که سلطان محمود سبکتکین می‌دانست دیناری از این همه مال و ثروت برایش نخواهد ماند، در این حال هم حاضر نشد دل مستحق را شاد کند. از روزی که با هزار آرزو بر سریر پادشاهی تکیه زد، تا حالا که مرگ را در دو قدمی خود می‌دید تنها چهار بهار از عمر حکومتش می‌گذشت، وقتی که مرد او را در قصر فیروزه غزنین دفن کردند.

سرمایه‌ای ارزشمند

وقتی که بخواهند در مورد کسی قضاوت کنند و یا مسؤلیتی به او بسپارند و یا موردی پیش بیاید که لازمه آن ارزیابی و سنجش شخصیت فرد باشد، تنها وضع فعلی او مورد نظر قرار نمی‌گیرد، بلکه نیم نگاهی هم به سوابق او می‌شود.

اگر چه علی‌الاصول وضع فعلی افراد بایستی ملاک قرار بگیرد، اما به تناسب موضوع، از شخصیت سابق فرد هم نمی‌توان بی تفاوت عبور کرد و این نکته‌ای است که مورد قبول همه است.

بهره‌مندی از سابقه‌ای نیکو از ابزارهای مقبول و منطقی کسانی است که با اهدافی مشخص دست به اقداماتی اساسی می‌زنند. برای مثال رسول

